

مجله‌ی مطالعات ایرانی
مرکز تحقیقات فرهنگ و زبان‌های ایرانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال چهارم، شماره‌ی هفتم، بهار ۱۳۸۴

*
حیره و یمن دروازه‌های ورود آداب و فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های عربی
(علمی - پژوهشی)

دکتر غلامرضا افراسیابی

استاد دانشگاه شیراز

دکتر سید محمد مهدی جعفری

استاد دانشگاه شیراز

نجمه درّی

دانشجوی دکتری رشته‌ی ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

در این مقاله سعی بر آن است که دو منطقه‌ی حیره و یمن از لحاظ تاریخی و جغرافیایی معرفی شود و به بررسی نقش آن‌ها در نفوذ آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی پرداخته شود. حیره و یمن در سده‌های پنجم و ششم میلادی همسایه‌ی ایران بودند و زیر نظر پادشاه ایران اداره می‌شدند. بدین ترتیب که دولت ایران کارگزارانی را برای حکومت در این مناطق برمی‌گزید و سپاهیان را جهت همراهی آنان اعزام می‌نمود که تضمین‌کننده‌ی اعمال نفوذ پادشاه ایران در آنجا بودند. این کارگزاران عموماً باج‌گزار دولت ایران بودند و از منافع دولت ایران حمایت می‌کردند و در جنگ‌ها به نفع ایران با دشمنان وارد

* تاریخ دریافت مقاله: ۸۳/۹/۱۸ تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۳/۱۲/۱۵

نشانی پست الکترونیک نویسنده: _____

جنگ می‌شدند و از هجوم قبایل بدوی به درون مرزهای ایران جلوگیری می‌کردند. از دیگر عواملی که موجب توجه و علاقه‌ی پادشاهان اشکانی و ساسانی به این مناطق شده بود، این بود که این دو ناحیه بسیار خوش آب و هوا و دارای موقعیت ویژه‌ی تجاری بودند که کالاها و مواد معدنی و طبیعی که به بازارهای جهانی صادر می‌شد، از این شاهراه تجاری می‌گذشت. این عوامل موجب مهاجرت وسیع ایرانیان به این مناطق و آمیختگی نژادی آنها با مردم این نواحی می‌گردید و به ناچار، در اثر این روابط و تأثیر و تأثرات، حیره و یمن به منزله‌ی دروازه‌هایی به شمار می‌آمد که زبان فارسی و فرهنگ عربی با نفوذ بدانجا راهی برای ورود به سرزمین‌های عربی می‌یافت.

واژگان کلیدی

حیره، یمن، مندریان، ساسانیان، ابناءالفرس.

۱- مقدمه

بررسی مناطق مرزی برای مشخص کردن میزان نفوذ فرهنگ از یک منطقه به مناطق مجاور در تاریخ و ادبیات هر کشور از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است؛ به ویژه اگر این مناطق دارای خصوصیت‌هایی از قبیل شرایط مطلوب آب و هوایی، قرار گرفتن در مسیر شاه راه‌های تجاری، دارا بودن امتیازات استراتژیک و امکانات سوق‌الجیشی و ... باشد، بر میزان ارزش و اهمیت آنها افزوده می‌شود.

در این مقاله، حیره و یمن دو مورد از این مناطق مرزی هستند که نقش آنها در میزان نفوذ فرهنگ ایرانی به سرزمین‌های عربی بررسی می‌شود. این دو ناحیه، هر کدام، به علت موقعیت‌های ویژه‌ی جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و تجاری خاص خود به منزله‌ی دروازه‌هایی برای ورود فرهنگ و زبان ایرانی به درون سرزمین‌های عربی به شمار می‌آیند.

حیره و یمن از نظر آب و هوایی در شرایطی کاملاً مطلوب قرار داشتند؛ به گونه‌ای که اعراب اقامت در حیره را برای درمان بیماری از هر دارویی مؤثرتر

می‌دانستند. در مختصر کتاب البلدان این ضرب المثل آمده است که: «یک شبانه‌روز در حیره به سر بردن بهتر از مداوای یکساله است» (همدانی، ۱۸۸۵، ۱۸۱) یمن نیز به خاطر آب و هوای بسیار خوب و مناظر طبیعی زیبا و محصولات کشاورزی متنوع و منابع طبیعی و معدنی غنی مشهور بوده است؛ به گونه‌ای که رومیان این منطقه را عربستان خوشبخت می‌نامیدند.

نکته‌ی حایز اهمیت دیگر درباره‌ی این دو ناحیه، نقش حاکمان این مناطق در پشتیبانی و حمایت از منافع دولت ایران در مقابل دشمنان بود. به خصوص از آنجا که امپراطوری روم در بیزانس در حدود قرن‌های ۵ و ۶ میلادی بزرگ‌ترین دشمن دولت ایران به شمار می‌آمد، نقش پادشاهان حیره به عنوان کارگزاران دولت ایران در مقابل سلاطین غسانی^(۱) به عنوان دست‌نشانده‌های امپراطوری روم شرقی بسیار ارزشمند شمرده می‌شود.

یمن نیز در دوران حکومت اشکانیان و پس از آن ساسانیان، تا هنگام سرنگونی دولت ساسانی به دست اعراب مسلمان، متعلق به ایران بوده است و پادشاه ساسانی فردی ایرانی را انتخاب می‌کرده تا به تنهایی و یا در کنار فرمانروای عرب امور این سرزمین را اداره کند. به طور کلی، می‌توان گفت روابط یمن و اکثر اعراب جنوب جزیره‌العرب با ایران همیشه دوستانه بوده است. به خصوص در هنگام حمله‌ی ابرهه به یمن و حمایت روم از حبشه - به خاطر مسیحی بودن حبشیان - حمیری‌ها به کلی از روم قطع امید کردند و به ایران پناهنده شدند و سیاست عاقلانه‌ی پادشاهان ساسانی به هنگام تسلط بر یمن باعث شد که هرگز شورش‌ی از جانب یمنیان علیه حکام ایرانی آنجا رخ ندهد.

پادشاهان حیره و یمن به عنوان کارگزاران دولت ایران سعی داشتند شیوه‌های حکومتی و نظام اداری پادشاهان ایران و به خصوص ساسانیان را الگوی کار خود قرار بدهند و در جنبه‌های گوناگون از رسوم و آیین‌های آنان تقلید کنند؛ به گونه‌ای که دربار شاهان حیره و یمن حتی از نظر آداب و رسوم و آیین‌های ویژه و تشریفات ظاهری بسیار شبیه دربار ایران بود. در کتاب «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی» آمده است که: «کم کم حتی سکه‌های عربی جنوبی شبیه سکه‌های ساسانی شد.» (آذرنوش، ۱۳۷۴، ۲۱۶)

۲- حیره

مورخان درباره‌ی منشأ اشتقاق لغت حیره اختلاف نظر دارند. برخی آن را از ریشه‌ی عربی مشتق از حیره به معنی سرگردانی گرفته‌اند و گفته‌اند هنگامی که «تبع» با لشکریانش بدانجا روی آوردند، سرگردان و حیران شدند و از این رو، آن سرزمین را حیره نامیدند. (طبری، ۱۳۵۸، ج ۱، ۳۲۹)

برخی نیز آن را از اصل آرامی دانسته‌اند که بر اساس آن، حیره محرف کلمه‌ی سریانی حرتا به معنی اردوگاه و خیمه، یا چادر و سرپناه است. در «معجم البلدان» آمده است که چون مالک بن زهیر در آن سرزمین فرود آمد، آنجا را محصور کرد و قطعات آن را به افراد قوم خود واگذار نمود. از این رو، این حصار حیره نامیده شد. (یاقوت، ۱۹۵۵، ۲۰۸)

در روزگار ساسانیان شهر حیره در قسمت غربی مرز ایران قرار داشت. از لحاظ جغرافیایی حیره شامل قسمتی از سرزمین عراق امروز است که کوفه در جنوب و نجف در شش کیلومتری جنوب شرقی آن بر دره‌ی سفلی رود فرات جای داشته است. مؤسس حیره و تاریخ بنای آن به درستی معلوم نیست. در کتاب «تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان» به روایت از تاریخ طبری آمده است که:

«حیره و انبار هر دو در زمان «بخت نصر»^(۲) ساخته شده بود. حیره ویران شد، زیرا مردم آن پس از مرگ «نبودکد نزر» به انبار رفتند. پس از آن، انبار پانصد و پنجاه سال آباد بود تا آنکه حیره در زمان عمرو بن عدی از نو آباد شد، زیرا او در حیره سکونت گزید. از آن پس، حیره پانصد و سی سال و اندی آباد بماند تا آنکه کوفه ساخته شد و جایگاه اسلام گشت.» (نولدکه، ۱۳۵۸، ۵۱).

۲-۱- مردم حیره: زبان، خط، مذهب

مردم حیره را جمعیتی از ایرانیان، کلدانیان، سریانیان و آرامیان تشکیل می‌دادند، که عرب‌ها بدانان نبطی یا انباط می‌گفتند. طبری ساکنان شهر حیره را به سه دسته تقسیم می‌کند: «تنوخ»، «عباد»^(۳) و «اخلاف» و اصل آنها را از قبایلی گوناگون و حتی از قبایل قحطان و عدنان می‌داند. اما جمعیت اصلی شهر حیره را

«عباد» تشکیل می‌دادند که غالباً مسیحی نسطوری بودند. (طبری، ۱۳۵۸، ج ۱، ۸۲۲). آنچه در مورد عباد جالب توجه است، این است که ایشان به دانستن سواد خواندن و نوشتن معروف بودند و زبان سریانی، زبان دینی و فرهنگی ایشان بود، ولی در گفتگوهای روزانه احتمالاً به زبان عربی سخن می‌گفتند. (جی آویل، ۱۳۶۸، ج ۳، ق ۱، ۷۱۱). البته مردم حیره زبان عربی را به لهجه‌ی خاصی صحبت می‌کردند که بیشتر رنگ نبطی داشت و می‌توان گفت منشأ لهجه‌ی خاص مردم این شهر به علت تأثیرات زبان و فرهنگ آرامی و نبطی است؛ به ویژه آنکه خط حیره هم از شعبه‌های خط آرامی و سریانی بوده است.

در مورد رسم الخط حیره در کتاب «فتوح البلدان» آمده است که:

«سه تن از قبیله‌ی «طی» در «بقه» و به قولی در «انبار» گرد هم آمدند و خطی ساختند و الفبای عربی را با الفبای سریانی مقایسه کردند و گروهی از مردم انبار این رسم الخط را از آنان فراگرفتند و بعد از آن، مردم حیره آن را از مردم انبار آموختند و رسم الخط فعلی عربی نیز از شکل‌های همان خط حیری یا انباری و یا «جزم» به شمار می‌آید.» (بلاذری، ۱۳۶۷، ج ۱، ۵۳۳).

از نظر مذهب از قرن دوم میلادی که تنوخیان کشور حیره را به وجود آوردند، تا سال ۱۲ هجری که سپاه اسلام آن را به تصرف خود درآورد، مردم حیره مذاهب مختلفی داشتند؛ اما پیروان مذاهب مختلف به گونه‌ای مسالمت آمیز در کنار هم به سر می‌بردند. گروهی از مردم حیره به پیروی از «جدیمه الابرش» پیشوای قبیله‌ی «تنوخ» سال‌ها بت می‌پرستیدند. گروهی دیگر آیین ماه‌پرستی داشتند و برخی از مردم نیز به علت نفوذ عقاید ایرانی، پیرو آیین مانی بودند و یا کیش زردتشتی داشتند. در سال ۵۲۹ میلادی، زمانی که آیین مزدک در ایران پدیدار گشت و قباد ساسانی از آن حمایت کرد، «حارث بن عمرو بن آکل المرار» که در آن زمان از طرف دربار ایران برای حکومت حیره برگزیده شده بود، مأموریت یافت تا به اشاعه‌ی دین مزدک در آن سرزمین پردازد؛ اما با برکناری قباد و روی کار آمدن خسرو انوشیروان و قتل مزدک به دست وی،

حارث، حمایت ایران را در گسترش این آیین از دست داد و در اجرای این امر ناکام ماند. اما آیین مسیح بیش از سایر مذاهب در سرزمین حیره عمومیت داشت. زیرا از قرن چهارم میلادی که آیین مسیح به حیره رسید، اکثریت پادشاهان آنجا مسیحی بودند و در پی آن عموم جمعیت حیره را نیز مسیحیان و به خصوص نسطوریان تشکیل می دادند. (مرادیان، ۲۵۳۵، ده).

۲-۲- حیره و ایران

همانطور که پیش از این گفته شد، از میان ساکنان حیره عباد در خواندن و نوشتن شهرت داشتند و در اواسط سده‌ی ششم میلادی ادبیات فارسی نیز در حیره رایج بود. دلیل بر این مدعا اینکه نضر بن حارث بن کلدیه پسر خاله‌ی پیغمبر (ص) که بنای مخالفت با آن حضرت را گذاشته بود، در سفر به حیره داستان‌های ایرانی را فرا گرفته بود و به هنگام دعوت حضرت محمد (ص) در حجاز برای جلب توجه مردم و منصرف ساختن آنان از پذیرفتن اسلام، برای مردم اخبار و داستان‌های ایرانی، مانند داستان رستم و اسفندیار، را حکایت می کرد و به مردم می گفت: اگر محمد داستان عاد و ثمود می گوید که از افسانه‌های پیشینیان است، من برای شما داستان رستم و اسفندیار و داستان‌های خسروان و شاهنشاهان ایران را نقل می کنم. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۳۶).

از طرف دیگر، به خاطر روابط سیاسی و اداری و آمد و شدهای بازرگانی بین حیره و ایران در دوران حکومت ساسانیان و نزدیک بودن پایتخت آنان به مرکز مناذره، بسیاری از مردم حیره به زبان فارسی سخن می گفتند. در کتاب «العصر الجاهلی» آمده است که مترجم رستم فرمانده ایرانی که نامش عبود بود، از اهالی حیره بود و در سال ۱۴ هجری در جریان جنگ‌های خوزستان، زمانی که هرمزان پادشاه اهواز اسیر شده بود، وی بین رستم و مغیره بن شعبه آنچه را که رد و بدل می شد، ترجمه می کرد. (شوقی ضیف، ۱۳۶۴، ۵۶-۵۵).

وجود تعداد زیادی از مهاجران ایرانی نیز که اغلب از مردم عادی و پیشه‌ور و دستورز بودند و در گوشه و کنار حیره می زیستند، حال و هوای ایرانی به این شهر بخشیده بود و زبان فارسی را به عنوان زبان دوم رایج در شهر حیره عمومی ساخته بود. همچنین، وفور نام‌های ایرانی در بین مردم حیره جالب توجه است. در «تاریخ

زبان و فرهنگ عربی» آمده است که چند نفر از اعیان شهر حیره در این دوران نام‌هایی چون بسطام، کاوس یا قابوس و دختنوس یا دختنوش داشتند و درباره‌ی برخی از بزرگان شهر روایت شده که فرزندان‌شان را به مکتب می‌فرستادند تا فارسی را یاد بگیرند. (آذرنوش، ۱۳۷۷، ۲۷).

اشرف‌زادگان و امیران حیره نیز به تقلید از شاهزادگان ساسانی چوگان و شطرنج و نرد بازی می‌کردند و یا با باز و شاهین به شکار می‌رفتند و در دربار پادشاهان حیره انواع خوراکی‌های ایرانی به همراه نام ایرانی آن به کار می‌رفت؛ از جمله‌ی آنها انواع شیرینی از قبیل «قاووت»، «کامخ»، «فالوده»، «لوزینه» و «زلابیه» را می‌توان نام برد. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۱۰۰).

بازرگانی و کشتی‌رانی و دریانوردی نیز در حیره بسیار پیشرفته بود. با توجه به اینکه اقیانوس هند در تصرف ساسانیان بود، کشتی‌های ایران و عرب و هند به جزیره‌ی سرندیب رفت و آمد داشتند و بازرگانان ایران و حیره برای حمل و نقل کالای خود از دجله و فرات و اروندرود می‌گذشتند و از کرانه‌های خلیج فارس به سواحل کشورهای عربی می‌رفتند. علاوه بر این، پادشاهان حیره جاده‌ی تجارت ادویه را امن نگه می‌داشتند و از منافع بازرگانی ایران مراقبت می‌کردند و ایران نیز به عنوان بخشی از مبارزه‌ی خود با بیزانس تلاش می‌کرد تا نفوذ خود را از طریق شاهراه معروف تجاری و فرهنگی که حیره را به مکه و یشرب می‌پیوست، در این منطقه اعمال نماید. (یارشاطر، ۱۳۸۱، ۴۷).

۲-۳- حکومت در حیره

حکومت در حیره به دست تنوخیان به وجود آمد. ابتدا پادشاهان اشکانی حیره را گرفتند، ولی در سال ۱۶۴ میلادی، رومیان که با اشکانیان در جنگ بودند، بر حیره مسلط شدند که البته به سبب دوری این منطقه از مرکز امپراطوریشان، نتوانستند آن را نگه دارند. هنگامی که دولت اشکانی رو به ضعف نهاد، بزرگان فارس اردشیر بابکان را حمایت کردند تا اینکه وی در سال ۲۲۶ میلادی، بعد از شکست دادن اردوان پنجم در جنگ هرمز، فرمانروای ایران شد. در همین زمان قبایلی از اعراب یمن به حیره فرود آمدند و در منطقه‌ی فرات دولتی تشکیل دادند که رییس آن «جدیمه‌الابرش» با اردشیر بابکان معاصر بود و طبق قراردادی که

بین آن دو بسته شد، حکومت حیره از طرف شاپور پسر اردشیر به عمروبن عدی خواهرزاده‌ی جذیمه واگذار شد که سرسلسله‌ی لخمیان است. لخمیان که ایشان را مناذره، آل نضر یا آل عمروبن عدی و آل محرق نیز می‌گویند، از ۲۶۸ تا ۶۳۲، یعنی حدود ۳۶۴ سال، بر حیره حکومت کردند. (مشکور، ۱۳۶۶، ۵۳۴).

۲-۳-۱- شاهان حیره کارگزاران ایران

پادشاهان حیره، علی‌الخصوص مناذره، رسماً خود را از کارگزاران دولت ایران می‌دانستند و برخی هر سال در روزهای مقرر در پایتخت ایران حاضر می‌شدند تا دستورات و صلاح‌دیدهای دولت ایران را در مورد مناطق تحت امر خود دریافت دارند. به تعبیر دیگر، گویی شاهان ساسانی به شاهان حیره تیولی واگذار می‌کردند تا هم کشور خود را اداره کنند، هم از تاخت و تاز قبایل عرب به داخل شهرهای ایران جلوگیری کنند.

از لخمیان بعد از عمروبن عدی، امرؤالقیس اول (۳۲۸-۲۸۸ میلادی) که او را ذوالتاج هم نامیده‌اند، به حکومت رسید و پس از او، پسرش عمرو جانشین او شد. ولی هنگامی که عمرو بن امرؤالقیس در گذشت، میان فرزندان وی بر سر جانشینی اختلاف افتاد و آرامش حیره بر هم خورد و شاپور ذوالاکتاف (۳۷۹-۳۰۹ میلادی) حکومت حیره را به اوس بن قلام سپرد. اما وی در زمان اردشیر (۳۸۳-۳۷۹ میلادی) کشته شد و امرؤالقیس دوم پسر عمرو به فرمانروایی رسید. پس از وی نعمان اول (۴۱۸-۳۹۰ میلادی) معروف به سائح یا اعور به حکومت رسید. وی پادشاهی با تدبیر بود و با یزدگرد اول معاصر بود و بارها به دستور وی با شامیان جنگ کرد و آنها را شکست داد. در کتاب «کشور حیره در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان» آمده است که نعمان لشکر عظیمی مرکب از پنج سپاه داشته با نام‌های «رهائن»، «صنایع»، «وضایع»، «اشاهب» و «دوسر» که از این میان، وضایع عبارت بود از هزار سرباز ایرانی که پادشاه ساسانی آنان را برای کمک به مندریان به حیره می‌فرستاد و این سربازان یکسال در حیره می‌ماندند و پس از یکسال، هزار سرباز دیگر به جای ایشان می‌آمدند و آنها به محل خود بازمی‌گشتند. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۷۰).

از جمله‌ی خدمات نعمان به ایران که باعث بالارفتن شأن و اعتبار منذریان در نزد ایرانیان شد، این بود که یزدگرد پسر ارشد خود بهرام گور را به نعمان سپرد تا در میان قوم عرب تربیت شود و سواری و شکار بیاموزد.^(۴)

نعمان نیز در تربیت و حمایت از بهرام از هیچ تلاشی فروگذار نمود و قصر مشهور خورنق را در نزه‌ترین جای حیره برای اقامت این شاهزاده‌ی ایرانی ساخت و با به کار گرفتن مربیان لایق، همه‌ی فنون بزرگی را به وی آموخت. پس از مرگ یزدگرد نیز هنگامی که ایرانیان خواستند مانع بر تخت‌نشستن بهرام شوند، نعمان دخالت کرد و بهرام به پشتیبانی وی و لشکر قدرتمندش بر تخت پادشاهی ایران جلوس کرد. (نولدکه، ۱۳۵۸، ۱۶۰-۱۵۰).

پس از نعمان، به ترتیب منذر اول و اسود بن منذر و نعمان بن اسود و امرؤالقیس بن نعمان بر تخت پادشاهی حیره نشستند تا نوبت به منذرین ماء السماء (۵۵۲-۵۱۲م) رسید. رابطه‌ی وی در اوایل حکومت با قباد ساسانی تیره شد. زیرا قباد به آیین مزدک گرویده بود و سعی داشت منذریان را وادار سازد تا آیین مزدک را در حیره بپراکنند. چون منذر این دستور را نپذیرفت، قباد وی را بر کنار کرد و حارث بن عمرو آکل المرار امیر کنده را به جای او به حکومت منصوب کرد تا در ترویج آیین مزدک بکوشد. اما به زودی اوضاع دگرگون شد. قباد مرد و انوشیروان مزدک را به قتل رساند و منذر را دوبار به حکومت حیره برگماشت. پس از منذر، عمرو بن هند (۵۷۴-۵۵۴م) به حکومت رسید که در دوران او حیره مرکز علم و ادب بود. وی سالی یکبار در وقتی معین به مداین پایتخت ساسانیان می‌رفت و درباره‌ی امور حیره دستور می‌گرفت. بعد از وی، منذر و به دنبال آن، نعمان بن منذر (۶۰۵-۵۸۳م) به فرمانروایی رسید. وی همان حاکم نافرمانی است که خسرو دوم ساسانی از او دلگیر می‌شود و او را با فریب به مداین می‌کشد و زیر پی‌پیل می‌افکند.^(۵)

ماجرای خشم خسرو نسبت به نعمان و کشتن وی به طور خلاصه از این قرار بود که نعمان، عدی بن زید عبادی را که برای خسرو به عربی مکاتبه می‌کرد، کشت و پسرش زید بن عدی در حالی که کینه‌ی نعمان را در دل داشت، به جای او نشست و از زیبایی زنان خاندان منذر با خسرو سخن گفت. خسرو زیدبن عدی

را به همراه نامه‌ای نزد نعمان فرستاد و خواست که او خواهش را به حضور بفرستد. نعمان که قلباً راضی نبود، در جواب گفت که مگر سیاه چشمان عراق برای خسرو بس نیست که به دختران عرب چشم دوخته است؛ زن دادن به عجم برای عرب‌ها مایه‌ی رسوایی است. زید در بازگشت به نزد خسرو به علت کینه‌ای که از نعمان داشت، سخنان او را به گونه‌ای ناشایست برای خسرو ترجمه کرد و از جمله، لفظ سیاه‌چشمان را به ماده‌گاوان ترجمه کرد و این امر باعث خشم خسرو نسبت به نعمان گردید. (مسعودی، ۱۹۵۸م، ج ۱، ۴۶۲).

۲-۳-۲- جنگ ذی‌قار

بعد از نابودی نعمان، فرزندانش از بیم خسرو پرویز گریختند و خسرو حکومت را به ایاس بن قبیصه طایبی داد و به وی دستور داد که اموال نعمان را ضبط نموده، نزد وی فرستد، ایاس از هانی بن مسعود خواست تا ساز و برگ و ابزارهای جنگی نعمان را که نزد وی بود، تحویل دهد، ولی هانی نپذیرفت. این امر خسرو را خشمگین کرد و تصمیم به نابودی قبیله‌ی بکر بن وائل گرفت. نعمان بن ذرعه تغلبی که در نزد خسرو به سر می‌برد، وی را راهنمایی کرد که قبیله‌ی بکر را در گرمای منطقه‌ی ذی‌قار غافلگیر کند. بدین ترتیب، خسرو، ایاس بن قبیصه را با عده‌ای از مرزبانان ایران از جمله «هامرز» و جماعتی از «تغلب» و «ایاد» با تعدادی فیل به جنگ قبیله‌ی بکر فرستاد. همین که هانی بن مسعود این سپاه عظیم را مشاهده کرد، قبیله‌ی بکر را به طرف تپه‌ها راند. عرب‌ها برای دو هفته آب تهیه کرده بودند و زمانی که جنگ در گرفت، سپاه ایاس و خسرو بر اثر تشنگی نتوانستند مقاومت کنند و عقب‌نشینی کردند و نعمان بن ذرعه تغلبی اسیر شد و در نتیجه، سپاه ایران شکست خورد و به حیره بازگشت. خسرو از شنیدن خبر شکست بسیار خشمگین شد تا آنجا که وقتی یکی از مردم حیره این خبر را به او رساند، دستور داد شانه‌هایش را از تنش بیرون بیاورند. عرب‌ها این روز را «واقعه» یا جنگ ذی‌قار نامیدند و به خاطر نخستین پیروزی عرب‌ها بر ایرانیان به شادی و سرور پرداختند. (نولدکه، ۱۳۵۸، ۵۲۲-۵۰۲، ایضاً اصفهانی، ۱۹۵۶م: ج ۲، ۱۳۲ به بعد).^(۶)

۲-۳-۳- پایان دوران طلایی نفوذ ایران در حیره

بعد از ایاس بن قبیصه، مردی ایرانی به نام «آزاد به بن ماهیبان بن مهربنداد همدانی» (۶۳۱-۶۱۴م) مدّت هفده سال بر حیره حکومت کرد تا اینکه در زمان خلافت ابوبکر، «مثنی بن حارثه شیبانی» و «سوید بن قطبه عجلی» از طرف وی مأمور شدند تا حیره را تصرف کنند. در سال ۱۲ هجری نیز خالد بن ولید به سوی عراق آمد و در حیره با سواران آزاد به جنگ کرد و آنان را شکست داد، ولی بعد از آن مردم حیره شورش کردند و عمر، خلیفه‌ی دوم مسلمین، دانست که برای موفقیت در تصرف حیره ابتدا باید ایران را تصرف کند. زمانی که به دنبال نبرد ایرانیان و تازیان در «حلوان» و «جلولا» و «قادسیه» و «نہاوند» سرانجام، سپاه ایران شکست خورد، حیره به تصرف تازیان درآمد، بدون اینکه مقاومت جدّی از طرف مردم و یا کارگزاران ایرانی آنجا صورت پذیرد.

اقدام خسرو پرویز در برانداختن حکومت عربی حیره ظاهراً چندان هم به نفع دولت ایران نبود و یکی از اسباب شکست و انقراض دولت ایران، همین اشتباه بزرگ پرویز در برانداختن خاندان لخمی‌ها از حکومت حیره بود. این خاندان بیش از سه قرن در این ناحیه حکومت می‌کردند و همیشه تحت حمایت دولت ایران بودند و در جنگ‌های ایران و روم همواره کمک مهمی برای ایران محسوب می‌شدند و بالاتر از آن اینکه سد حایلی در مقابل هجوم اعراب بدوی بودند. با منقرض شدن حکومت منذریان در ۶۰۲ میلادی، ایران از سمت جنوب غربی بی‌مدافع شد و در معرض هجوم قبایل عرب قرار گرفت. قبل از اینکه سپاه اسلام ایران و حیره را به تصرف خود در آورد، اعراب مرزنشین حیره و سرزمین‌های اطراف آن سربه شورش برداشته و مانند گذشته از امیران ایرانی خود اطاعت نمی‌کردند و گاهی به قصد غنیمت‌ربایی به شهرهای مرزی ایران حمله می‌کردند و زمانی که سپاه اسلام به شهر حیره رسید، این شهر بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد. (آذرنوش، ۱۳۷۷، ۲۸).

بدین ترتیب، با تصرف حیره به دست سپاهیان اسلام و برکناری کارگزاران و عوامل ایرانی، دوران طلایی نفوذ آداب و فرهنگ ایرانی از طریق دروازه‌های حیره به درون سرزمین‌های عربی به پایان رسید و بعد از این، فرهنگ ایرانی از

طریق امتزاج با علوم اسلامی و با دست یازیدن به عوامل دینی و مذهبی توانست راهی برای ورود به فرهنگ عربی و اسلامی برای خود پیدا کند.

۲-۴- آداب و رسوم ایرانی در حیره

شهریاران حیره، به خصوص مناذره، قبل از نابود شدن به دست خسرو پرویز همین که قدرتی می یافتند، تلاش می کردند تا شیوه های کشورداری و آداب سپاهی گری و نظام اداری ساسانیان را در کشور خود اعمال نمایند و حتی برخی از آنان اجازه یافتند که به تبعیت از پادشاهان ایران تاج بر سر خود بگذارند و لقب ذوالتاج بگیرند. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۷۰) و یا سپاهانی را در خدمت خود داشته باشند که بنا بر رسم و آیین لشکر پادشاهان ساسانی نظام مند گردیده بود. حتی همانگونه که قبلاً گفته شد، یکی از پنج سپاه نعمان اعور به نام فارسی «دوسر» مشهور بود، چون سپاهی بسیار خشن و نیرومند بود و همه ی اعضای این سپاه با سلاح سنگین جنگ می کردند. (مسعودی، ۱۹۵۸، ج ۱، ۴۶۱).

از دیگر رسومی که در دربار مناذره به تقلید از دستگاه حکومت ساسانیان اجرا می گردید، آداب پرده داری بود. در کتاب التاج آمده است که:

«پادشاهان ایران از اردشیر سردودمان ساسانیان تا یزدگرد که آخرین ایشان بود، هیچ گاه در مجالس خوشگذرانی آشکارا در برابر دیگران نمی نشستند و میان پادشاه و نخستین طبقه ی ندیمان پرده ای افکنده که آن پرده نیز به اندازه ی ده باز از نشیمن پادشاه به دور بود و ندیمان نیز که به جانب دیگر بودند، به اندازه ی ده ذراع از آن پرده دورتر می نشستند و قسمت شاه نشین با نشستگاه ندیمان بیست ذراع فاصله داشت.» (جاحظ، [۱۳۰۸]، ۳۷).

مناذره نیز به تقلید از شاهان ایرانی از پشت پرده با مردم ملاقات می نمودند و هرچه موقعیت ملاقات کننده پایین تر بود، تعداد پرده ها افزون تر می شد و برعکس، اگر دیدار کننده مقامی والاتر داشت، از تعداد پرده ها کاسته می شد و

گاهی نیز پادشاه با برخی بدون پرده روبه‌رو می‌شد و با او همنشینی می‌کرد و یا خوراک و شراب می‌خورد. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۶۸).

نهادهای حکومتی در حیره نیز از دربار ساسانیان الگو گرفته بود. به عنوان نمونه، گفته شده است که مقام وزرات توسط شاهان حیره از ساسانیان اقتباس شد و مردم حیره آن را ردف، می‌خواندند و بعدها نهاد وزارت در دوران عباسیان از آن ریشه گرفت. (یارشاطر، ۴۲، ۱۳۸۱).

همچنین، به دنبال تقلید از آداب و رسوم پادشاهی، توجه به تجملات و زرق و برق‌های درباری نیز در میان مناذره، به تقلید از دربار ایران افزون‌تر شد. به گونه‌ای که نعمان اعور دربار و کاخ‌های بسیار با شکوهی برای خود ترتیب داد که در نوع خود نظیر نداشت و از آن‌چنان شکوه و جلالی برخوردار بود که زیبایی‌ها و آراستگی‌های آن، بعد از آن در ادبیات فارسی و عربی انعکاس یافته است.

زنان حیری نیز، به خصوص زنان درباری، مانند زنان دربار ساسانی با وجودی که در چادر پوشیده بودند و از مردان دوری می‌جستند، به آراستگی ظاهر اهمیت زیادی می‌دادند. خود را در آینه‌های سیمین می‌دیدند و مو را خضاب می‌کردند و به چشم سرمه می‌کشیدند و برای خوشبو شدن مشک و عنبر و غار^(۷) و لبنی^(۸) استفاده می‌کردند و گردن‌بند و دست‌آورنجن و خلخال و گوشواره از زبرجد و یاقوت و در و مرجان به کار می‌بردند و جامه‌های حریر و پرنیان و ملایه و یملق می‌پوشیدند. (مرادیان، ۲۵۳۵، ده)، همانگونه که زنان ساسانی از هر طبقه و هر قومی به هر چیزی که گمان می‌بردند مناسب خود آرایی است، مانند یک نیاز حتمی و حیاتی دست می‌بردند و برای زیبایی و آراستگی اهمیت فوق‌العاده‌ای قایل بودند. (توحیدی، وهومن، شماره‌ی ۱۳، ۲۴).

۳- یمن

سرزمین‌های واقع در جنوب حجاز و نجد را یمن می‌گویند که از یک طرف تا اقیانوس هند امتداد دارد و از طرف دیگر به حبشه نزدیک است. در کتاب معجم البلدان آمده است: «یمن و آنچه شامل حدود آن می‌شود، بین عمان و

نجران قرار داشته که سپس، بر دریای عرب می‌پیچد تا آنکه به عدن و شحر می‌رسد.» (یاقوت، ۱۹۵۵م، ج ۵، ۴۴۷).

سلسله‌ی جبال «سراه» یمن را از شمال تا جنوب و تا کناره‌ی دریا شکافته و موجب پدید آمدن دره‌های سرسبز می‌گردد و فراوانی آب و باران و موقعیت آب و هوایی مناسب موجب گسترش حیات زراعی در یمن شده است و این خود باعث ازدیاد جمعیت و کثرت مناطق مسکونی در یمن گشته است. (همدانی، ۱۹۵۳، ۱۶۶).

محصولات متنوع که عامل پیشرفت این سرزمین شمرده می‌شد، عبارت بود از: مواد خوشبو، بخور، مرّ و کندر و چرم و پارچه، سنگ‌های قیمتی و مواد معدنی به ویژه، چون یمن بر سر راه بازرگانی قرار گرفته بود، مرواریدی که از خلیج فارس می‌آمد و طلا و سنگ‌های گرانبها و پارچه و شمشیر و ادویه‌ای که از هند می‌رسید و حریر و ابریشم چین و عاج و طلای حبشه، از این نقطه باید به بازارهای جهانی صادر می‌شد. (رامیار، ۱۳۷۱، ۳۶).

۳-۱- ایران و یمن

وجود مناظر زیبای طبیعی و آب و هوای فرح‌بخش، محصولات متنوع کشاورزی و قرار داشتن در شاهراه تجاری صادرات طلا و سنگ‌های قیمتی و مواد معدنی به بازارهای جهانی باعث شده بود که یمن از دیرباز مورد توجه و علاقه‌ی پادشاهان ایران قرار بگیرد. با وجود اینکه بیشتر منابع تاریخی موجود، حضور ایرانیان در یمن و آغاز روابط ایران و یمن را مقارن با حکومت ساسانیان و ماجرای فتح یمن و استقرار ابناء الفرس در این منطقه می‌دانند، ولی قراینی در دست است که می‌تواند این تاریخ را سال‌ها به عقب برگرداند.

بر اساس مطالبی که در شاهنامه آمده است، در دوره‌ی پادشاهی کیانیان سرزمین یمن همسایه‌ی مرزهای ایران است و شاهان یمن با پادشاهان ایران روابط نزدیکی دارند. یکبار در زمان فریدون و بار دیگر در دوران پادشاهی کیکاوس، دختران پادشاه یمن برای همسری پادشاه ایران نامزد می‌شوند. فریدون، پادشاه ایران، سه پسر دارد. وی مردی به نام «جندل» را مأمور می‌کند تا سراسر جهان را

بگردد و سه خواهر پری چهره و پاک و خسرو نژاد را برای همسری فرزندانش
بیابد. جندل پس از جستجوی فراوان به سراغ سرو پادشاه یمن می‌رود و می‌گوید:

| | |
|-------------------------------|------------------------------|
| از ایران یکی کهترم چون شمن | پیام آوریده به شاه یمن |
| تورا آفرین از فریدون گرد | بزرگ آن کسی کونداردش خُرد |
| مرا گفت شاه یمن را بگوی | که برگاه تا مشک بوید بیوی |
| ز کار آگهان آگهی یافتم | بدان آگهی تیز بشتافتم |
| کجا از پس پرده پوشیده روی | سه پاکیزه داری تو ای نامجوی |
| مر آن هر سه را نوز ناکرده نام | چو بشنیدم این دل شدم شاد کام |
| که ما نیز نام سه فرخ نژاد | چو اندر خور آید نکرديم یاد |
| سه پوشیده رخ را سه دیهیم جوی | سزا در سزا کار بی گفت و گوی |

(فردوسی، ۱۳۷۰، ج ۱، ۶۷-۶۶)

بدین ترتیب، سه پسر فریدون، سه دختر سرو، پادشاه یمن، را به زنی می‌گیرند
و فریدون سه پسر خود را سلم و تور و ایرج و سه دختر را آرزوی و آزاده‌خوی و
سهی می‌نامد. سرو پادشاه یمن نیز هر چند در ابتدا راضی به این وصلت نیست،
زمانی که فرّهی کیان را در چهره‌ی پسران فریدون مشاهده می‌کند، راضی
می‌شود و دختران را با هدایا و جواهرات با شکوه یمنی به دربار فریدون
می‌فرستد.

سال‌ها بعد، در دوران پادشاهی کیکاووس، دوباره به دنبال حوادثی دختر
پادشاه یمن به همسری پادشاه ایران درمی‌آید. در تاریخ «غرر السیر» آمده است:
هنگامی که کاووس به همراه بزرگانی چون زال و طوس و گودرز در بلخ به سر
می‌برد، ابلیس او را فریب داد و باعث شد لشکر را به طرف یمن حرکت دهد و
مخالفت بزرگان خللی در تصمیم وی وارد نیاورد. پادشاه یمن در آن زمان
«ذوالاعرابن ذی المنارین الرایش حمیری» بود که ابتدا در برابر کاووس
صف آرای می‌کند، ولی وقتی می‌بیند یارای مقابله در برابر لشکر عظیم ایران را
ندارد، تصمیم به مصالحه می‌گیرد و بدین منظور، هدایای زیادی برای کاووس
می‌فرستد تا وی را از جنگ منصرف کند و از جمله‌ی این هدایا، یکی دختر
زیبایش سوزان یا همان سودابه است. کاووس فریفته‌ی هدایا و دختر زیبای پادشاه

یمن می‌شود و نتیجه‌ی این تغافل، شیخون سپاه یمن و شکست ایرانیان است و به دنبال آن، کیکاوس و طوس و گیو در چاهی زندانی می‌شوند و صخره‌ای بزرگ بر دهانه‌ی چاه قرار می‌گیرد. سرانجام، رستم، ابرمرد تاریخ پهلوانی ایران، وارد میدان شده و کاووس را از بند می‌رهاند و او را به همراه همسرش سوزان به ایران بازمی‌گرداند و غایله ختم به خیر می‌شود. (ثعالبی، ۱۹۶۳م، ۱۶۱-۱۵۶).

در قرن اول میلادی که برابر با دوران حکومت اشکانیان و پارتیان در ایران است، شواهدی وجود دارد که یمن متعلق به ایران بوده است و یا دست کم زیر نظر پادشاه ایران اداره می‌شده است.

در «کتاب تاریخ زبان و فرهنگ عربی» آمده است که کلان‌بر اساس تحقیقات انجام گرفته، می‌گوید تمامی سواحل شرقی عربستان و عمان و حتی یمامه و مغرب آن خطه تا حوزه‌ی وسطا و جنوب وادی «دواسیر» و کوهستان «النیر» که یمن هم جزء آن محسوب می‌شده است، در عهد اشکانیان متعلق به ایران بوده است و نفوذ ایران از طریق همین سواحل شرقی به داخل عربستان امکان‌پذیر بوده و از آنجا به سوی مغرب و شمال امتداد پیدا می‌کرده است. (آذرنوش، ۱۳۷۷، ۱۷).

اما قسمت عمده‌ی نفوذ ایرانیان در یمن مربوط به دوران پادشاهی ساسانی است. شاهان ساسانی همگی به یمن توجه خاصی داشتند. همزمان با پادشاهی قباد (۴۸۷-۵۳۱م) حکومت یمن از لخمیان به ملوک کنده منتقل شد. این امر مولود دو علت بود: یکی چشم‌پوشی قباد از اداره‌ی مملکت و سستی در رسیدگی به امور رعیت و دیگر، ماجرای که منجر به جنگ ایران و یمن شد. داستان از این قرار بود که فیروز ساسانی پدر قباد با هیاطله که در اطراف خراسان سکونت داشتند، جنگ کرده و در این جنگ کشته شد. قباد هم که در این نبرد او را همراهی می‌کرد، اسیر گردید. بعد از آن، سپاهیان ایران به جنگ با هیاطله رفتند و قباد را آزاد ساختند. (حمزه اصفهانی، ۱۳۴۶، ۱۰۹). اسارت قباد و آزادی وی به دست سپاهیان ایران، یادآور ماجرای اسارت کاووس و نجات وی به دست رستم می‌تواند باشد.

قباد بعد از اینکه از اسارت رهایی یافت و به پادشاهی ایران رسید، جنگ و کشتار را فرو گذاشت و به کار آخرت پرداخت. از سوی دیگر، در همین زمان مزدک به ترویج آیین خویش پرداخت. وی مردم عادی را گرد خود جمع می‌آورد و به آنها وعده‌ی حکومت می‌داد. رواج آیین مزدک در میان سپاه ایران پایه‌های اقتدار پادشاه ساسانی را تضعیف کرد و به دنبال آن، پادشاهی عرب نیز سست و ناتوان شد؛ زیرا ملوک عرب با تکیه بر پادشاهان ایران در این مناطق فرمانروایی می‌کردند، اما در روزگار پادشاهی خسرو انوشیروان کار یمن تقریباً یکسر شد و در رقابت تنگاتنگ میان ایران و روم، بالاخره، ایران پیروز شد.

۳-۲- فتح یمن

در حدود سال‌های ۵۷۰ تا ۵۷۵ میلادی، همزمان با حمله‌ی مسروق بن ابرهه، پادشاه ستمگر حبشه به یمن، سیف بن ذی یزن، پادشاه یمن به دربار قیصر رفت و تقاضای کمک کرد، ولی قیصر به دلیل هم‌مذهب بودن با حبشیان او را یاری نکرد و سیف ناامید از دربار روم، به ایران پناه آورد. انوشیروان پادشاه ساسانی به وی وعده‌ی یاری داد. ولی کمی بعد سیف مرد و پسرش معدیکرب بن سیف که جانشین او شده بود، برای یادآوری وعده‌ی پیشین نزد انوشیروان آمد. شاه ایران بعد از مشورت با بزرگان، «وهرز»^(۹) اسپهبد دیلم را به همراه گروهی از زندانیان برای یاری او فرستاد. نبردی سخت بین هردو سپاه در گرفت. وهرز در بحبوحه‌ی نبرد یاقوت روی پیشانی مسروق را نشانه گرفت و او را کشت. گفته‌اند وهرز در میدان جنگ وقتی مسروق از اسب به زیر آمد و بر استری سوار شد، آن را برای خود به فال نیک و برای او به فال بد گرفت. در «البدء و التاریخ» آمده است: «فقال بالفارسیه این کودک خراسانی یعنی ابن الحمار» (مقدسی، ۱۹۰۳، ج ۳، ۱۹۲)، زیرا وهرز اسب را مرکوب شاهان می‌دانست و فرود آمدن مسروق از آن را نشانی از فرود آمدن از سلطنت شمرد. نکته‌ی قابل ذکر دیگر تفأل زدن وهرز به تیری بود که گفته شده به نام زن او بود و وهرز آن را در کمان گذاشت و گفت: زن، آن یعنی آن را بزنی و زن در فارسی به معنی نساء است.^(۱۰) (محمّدی، ۱۳۸۰، ۵۵).

بدین ترتیب، حبشیان شکست خوردند و بعد از آن وهرز تاجی را که به همراه داشت، بر سر معدیکرب گذاشت و زره نقره‌ای بر او پوشاند و او را پادشاه یمن کرد و فتح نامه‌ای به انوشیروان نوشت.

۳-۳- ابناء الفرس

مراد از ابناء الفرس اولاد و اعقاب و خانواده‌های ایرانی است که خسرو انوشیروان برای حمایت از ابومره سیف بن ذی یزن پادشاه حمیری یمن فرستاد که بنابر قولی تعداد آنها هفت هزار و پانصد نفر بود و انوشیران آنها را به سرکردگی وهرز به یمن فرستاد. پس از آن، این افراد به همراه خانواده‌هایشان در یمن زندگی می‌کردند. بعضی نیز گفته‌اند که انوشیروان هشتصد نفر از قشون خود را به کمک سیف فرستاد که از این تعداد دویست نفر در دریا غرق شده و ششصد نفر به یمن رسیدند و بعد از کشته شدن سیف، هر ناحیه تحت حکومت یک نفر از حمیری‌ها درآمد و تا عهد اسلام در یمن حکومت ملوک الطوائفی وجود داشت.

۳-۴- حکام ایرانی یمن

در کتاب «سنی ملوک الارض و الانبیا» نام شانزده تن از مرزبانانی که از سوی پادشاه ایران برای حکومت بر مناطقی از عربستان منصوب شده بودند، آمده است که از بین آنها هشت تن از فرمانروایان ایرانی یمن و بقیه از مرزبانان سایر مناطق عربستان بوده‌اند. (اصفهانی، ۱۳۴۶، ۱۱۶-۱۱۵).

بعد از سیف بن ذی یزن، معدیکرب بن سیف با کمک وهرز و پشتیبانی سپاه ایران پادشاه یمن شد، ولی چهار سال بعد به دست حبشیان نیزه‌دار که محافظ او بودند، کشته شد و مقارن با اواخر پادشاهی انوشیروان وهرز نیز درگذشت.^(۱۱) زمانی که انوشیروان از مرگ وهرز و کشته شدن معدیکرب به دست حبشیان آگاه شد، چهار هزار تن از اسوران را به فرماندهی زین به یمن فرستاد تا هیچ یک از حبشیان را زنده نگذارند، ولی چون زین مردی ستمگر بود، هرگز جانسین انوشیروان او را برکنار کرد و مردی از خاندان شاهی به نام مروزان را به جای او به حکومت یمن برگماشت. بعد از مروزان گروهی می‌گویند ابتدا بینگان و پس خُر خسرو به حکومت رسید و گروه دیگر می‌گویند که بعد از مروزان پسرش خُر خسرو پادشاه یمن شد. در مروج الذهب آمده است: بعد از مرگ وهرز یک

ایرانی به نام سبحان و پس از او به ترتیب، خُرزاد و خُر خسرو و سرانجام، باذان پسر ساسان پادشاه یمن شدند. (مسعودی، ۱۹۵۸، ۴۳۴).

باذان آخرین پادشاهی بود که از طرف خسرو پرویز و از جانب ایران برای حکومت یمن در نظر گرفته شده بود. وی از جمله‌ی انباءالفرس بود که در یمن به دنیا آمده بود و پایان دوران پادشاهی‌اش مقارن با ظهور اسلام بود و بعد از او برای مدت کوتاهی فردی به نام شهر جانشین او شد، ولی در فتنه‌ی اسود عنسی^(۱۳) به قتل رسید.

زمانی که پیامبر (ص) دعوت خود را علنی نمود و فرستادگانی به یمن فرستاد، دو نفر از سرداران ایرانی به نام‌های فیروز دیلمی و زاذویه در آنجا حکومت می‌کردند که هر دو اسلام را پذیرفتند و مسلمین را در فتوحات و جنگ‌ها یاری نمودند و از جمله، در رفع فتنه‌ی اسود عنسی تلاش بسیار نمودند. (طبری، ۱۹۶۷، ج ۱، ۱۷۶۳ به بعد).

۳-۵- نفوذ فرهنگ ایرانی در یمن

با وجود همه‌ی مطالب گفته شده، بحث درباره‌ی اینکه روابط گوناگون تا چه حد باعث نفوذ فرهنگ ایرانی در یمن گردیده است، کار دشواری است؛ زیرا تقریباً هیچ شاهد تاریخی مسلمی درباره‌ی این موضوع در دست نیست. اما با توجه به اقامت هزاران تن ایرانی اعم از نظامیان، و تاجران، مردم عادی و پیشه‌ور و ...، تأثیر پذیرفتن فرهنگ عربی در این منطقه از فرهنگ و زبان ایرانی و فارسی اجتناب‌ناپذیر است. در صفحات گذشته دیدیم که وهرز در میدان جنگ به زبان فارسی سخنانی گفت که کتب تاریخ آن را ضبط نموده و احتمالاً در میان مردم شایع شده بود و در جای دیگر آمده است که وهرز در جنگ با اعراب هنگامی که فرمان حمله داد، به سپاهیان گفت: دشمن را با بنجکان بزنند و اهل یمن قبلاً این نوع تیر را ندیده بودند. (طبری، ۱۹۶۷، م، ج ۱، ۹۵۵).

در کتاب «راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب جاهلی» به تعدادی لغت فارسی اشاره شده که در شعر ابوالصلت یا پسر او امیه آمده است، مانند شهنشاه، مرازبه، مسک و تاج که البته این کلمات خاص شعرای یمن نیستند

(آذرنوش، ۱۳۷۴، ۲۲۰). ولی همین اندازه کاربرد آن‌ها در شعر نشانه‌ای از نفوذ زبان فارسی به زبان عربی مردم این ناحیه می‌تواند باشد.

از طرف دیگر، تعدادی از سپاهیان که از طرف دربار ایران برای سکونت به منطقه‌ی یمن اعزام شدند و به خصوص کسانی که تحت عنوان ابناء الفرس سال‌ها در یمن زندگی می‌کردند، احتمالاً با خانواده و زنان و فرزندان‌شان به این مناطق اعزام شده بودند و در «مروج الذهب» آمده است که یکی از شرط‌های کسری با معدیکرب این بود که سپاهیان فارسی اجازه‌ی زن گرفتن از اهل یمن را داشته باشند، ولی به اهل یمن حق زن گرفتن از ایرانیان داده نشود. (مسعودی، ۱۹۵۸، ۲۰۴) و این امتزاج نژادی به ناچار باعث رسوخ بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ ایرانی در این سرزمین گردید.

۴- نتیجه‌گیری

تعیین میزان نفوذ فرهنگی و فکری ایران عصر ساسانی و قبل از آن بر سرزمین‌های عربی کار آسانی نیست. اما این اندازه می‌دانیم، که نفوذ ایران، به ویژه بر اعرابی که در نواحی شمال شرقی و شمال شبه جزیره و یا در سرزمین عراق زندگی می‌کردند و با کوچ‌نشین‌های ایرانی مشرق عربستان هم در تماس بوده‌اند، بیش از سایر مناطق بوده است. از بین این سرزمین‌ها حیره و یمن بیش از سایرین در معرض نفوذ چشمگیر فرهنگ ایرانی قرار داشته است؛ این امر مولود علل گوناگونی می‌تواند باشد: از جمله‌ی طبیعی‌ترین این علل، یکی نزدیکی مرزهای جغرافیایی و مهاجرت ایرانیان از اقشار مختلف به این ناحیه به دلیل آب و هوای مطلوب و رونق بازار تجارت و کشاورزی و صنایع دستی می‌باشد و به جز این، بارها از طرف پادشاه ایران گروهی از نظامیان و اسواران به همراه خانواده‌هایشان جهت سکونت به این مناطق اعزام شدند. یکبار همزمان با پادشاهی نعمان اعور که با یزدگرد اوّل پادشاه ساسانی معاصر بود، شاه ایران گروهی از سپاهیان ایران را به حیره فرستاد تا به همراه لشکر عظیم و قدرتمند حیره به نفع دولت ایران با دشمنان و مهاجمان، به خصوص رومیان، بجنگند. و در دوران پادشاهی انوشیروان نیز یک بار گروهی به فرماندهی وهرز دیلمی و بار دیگر به

فرماندهی زین اسواری عازم یمن شدند تا با حبشیان بجنگند و این گروه تحت عنوان ابناء الفرس سال‌ها در یمن به سکونت پرداختند و به همراه خود بسیاری از آداب و رسوم و فرهنگ و اعتقادات ایرانی را وارد این مناطق کرده، به تدریج، باعث نفوذ فرهنگی هرچه بیشتر ایران در این سرزمین‌ها شدند.

دیگر اینکه حکومت‌های این دو ناحیه دست‌نشاندهی دولت ایران بودند. مخصوصاً بیشتر پادشاهان یمن در دوران حکومت ساسانیان ایرانی نژاد بودند که به تنهایی و یا در کنار فرمانروای عرب آن سرزمین امور یمن را زیر نظر پادشاه ایران اداره می‌نمودند. در حیره نیز همیشه پادشاه توسط شاهنشاه ایران انتخاب می‌شد و با صلاحدید دربار ایران سرزمین‌های تحت نفوذ خود را اداره می‌کرد و این هر دو گروه پادشاهان یمن و حیره در همه حال، مدافع و حامی کشور ایران محسوب می‌شدند.

از علل دیگری که وجود ارتباط و تأثیر و تأثرات فرهنگی ایران در سرزمین‌های فوق را اجتناب‌ناپذیر می‌نمود، تجارت بسیار پررونق این مناطق و قرار گرفتن آن‌ها در مسیر شاهراه‌های تجارت جهانی و نیز وجود منافع فراوان اقتصادی برای بازرگانان ایرانی از طریق صادرات و واردات کالاها و مواد مختلف در این مناطق بود.

همه‌ی این موارد و موارد دیگری که در مقاله مفصلاً توضیح داده شده، موجب نفوذ همه‌جانبه‌ی فرهنگی، سیاسی، نظامی و اقتصادی ایرانیان در حیره و یمن گردیده و باعث شده بود دو منطقه‌ی حیره و یمن در روزگار اشکانیان و در تمام دوران حکومت ساسانیان به عنوان مستعمره‌ی ایران و به منزله‌ی دروازه‌های نفوذ همه‌جانبه‌ی زبان فارسی و فرهنگ ایرانی به درون سرزمین‌های عربی باشد.

یادداشت‌ها

۱- سلاطین غسانی از خاندان جفته بودند که اصلاً از مهاجران یمن به شمار می‌آمدند و در اراضی بلقاء و جولان سلطنت داشتند و کارگزاران دولت روم شرقی یا قسطنطنیه محسوب می‌شدند. (تقی‌زاده، ۲۲).

- ۲- بخت نصر (baxto nassar) نبوکد نصر- بخت نرسی: عالی ترین لقب بابلی است که به دو پادشاه بزرگ بابل داده شده: بخت نصر اول ۱۱۴۶-۱۱۲۳ ق.م و بخت نصر دوم ۶۰۵-۵۶۲ ق.م (لغت نامه‌ی دهخدا).
- ۳- برای عباد وجوه تسمیه‌ی مختلف بیان شده، از جمله آنکه در جنگ با شاپور ایشان شعار «یا آل عبادالله» را برای خود اختیار کردند یا اینکه خداپرست بودند و به این جهت عباد نامیده شدند و نیز گفته‌اند که پنج نفر از ایشان پیش کسری آمدند و نام همه با عبد آغاز می‌شد، از این قرار: عبدالمسیح، عبد یا لیل، عبد یسوع، عبدالله، عبد عمرو، کسری گفت شما همه عبدید؛ از این رو، آنان عباد نامیده شدند. (نیکلسون، ۱۳۶۹، ۵۶).
- ۴- این امر در بین بزرگان حیره در آن روزگار رایج بود که فرزندان خود را برای شیر دادن و تربیت به نزد خانواده‌های معروف و یا نزدیکان مورد اعتماد خود بفرستند. به عنوان نمونه، وقتی منذر پادشاه حیره شد، پدرش نعمان را در دامان تربیت عدی بن زید نهاد و منذرین ماءالسماء نیز فرزندش مالک را نزد زراره گذاشت و اسودبن منذر پسرش شرجیل را نزد سنان بن ابی حارثه گذاشت تا زنش به وی شیر دهد. (مرادیان، ۲۵۳۵، ۹۸).
- ۵- خاقانی در قصیده‌ی ایوان مداین این صحنه را به نظم کشیده است:
از اسب پیاده شو بر نطح زمین رخ نه
زیر پی پیلش بین شهمات شده نعمان
(خاقانی، ۱۳۷۴، ۳۵۸)
- ۶- نظامی نیز در منظومه‌ی خسرو و شیرین ضمن بیان سرپیچی خسرو پرویز از پذیرش نامه‌ی دعوت پیامبر (ص) به این واقعه اشاره می‌کند:
تبه شد لشکرش در حرب ذی قار عقابش را کبوتر زد به منقار
(نظامی، ۱۳۷۶، ۴۳۷)
- ۷- غاز (yār): گیاهی باشد که چون بسوزندش، بوی خوش کند و تخم آن را حب الغار و درخت آن را شجر الغار خوانند. (لغت نامه‌ی دهخدا).

۸- لبنی (lobnā): درختی است با شیرهای چون عسل که صمغ آن را حصی
لبنی و میعه‌ی سایله خوانند. (لغت نامه‌ی دهخدا).

۹- وهرز (vahrez): یا وهریز سردار مورد علاقه‌ی انوشیرون بود که هر چند
سالخورده بود، کسری او را برابر با هزار سوار می‌دانست و هر کجا او را
می‌فرستاد، می‌گفت: هزار مرد را فرستادم و به همین دلیل گفته‌اند که او
لقب هزارفت هم داشته است. (رامیار، ۱۳۷۱، ۱۷۶).

۱۰- زنان بالفارسیه النساء ثم قال زن آن فاذا ترجمتها اضرب ذلك قال نعم
الطائر. (مقدسی، ۱۹۰۳، ۱۹۳).

۱۱- می‌گویند وقتی زمان مرگ وهرز فرا رسید، خواست تا برای او تیر و
کمان بیاورند و او را بنشانند. وقتی نشست، تیری بینداخت و گفت: ببیند
که تیر من به کجا رسید، گور مرا همانجا بکنید. تیر در آن سوی دیر به
خاک افتاد و آن کلیسایی است در «نعم» و امروز هم آن را گور وهرز
خوانند. (نولدکه، ۱۳۵۸، ۳۸۴).

۱۲- نام او به گونه‌های مختلف زین، ربن، وین ضبط شده است.

۱۳- اسود عنسی یا ذوالحمار در سال ۱۰ هجری در یمن ادعای پیامبری کرد و
در سال ۱۱ هجری کار وی بالا گرفت و رسول (ص) فیروز دیلمی رئیس
ابناء الفرس در یمن را مأمور کرد تا وی را از میان بردارد. گفته شده بدین
جهت وی را ذوالحمار می‌گفتند که خری داشت، چون به وی می‌گفت
«اسجد لربک» سجده می‌کرد و چون می‌گفت «ابرك» می‌رفت.
(فرهنگ معین، اعلام). در روایات نوشته‌اند خوشحال کننده‌ترین خبری
که پیش از رحلت پیامبر (ص) به وی رسید، همین خبر پیروزی فیروز
دیلمی بر اسود عنسی و نابودی وی بود. (طبری، ۱۳۵۸، ج ۱، ۱۷۶۳).

کتابنامه

۱- آذرنوش، آذرتاش، ۱۳۷۴، راه‌های نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان عرب
جاهلی، تهران: توس.

۲- _____، ۱۳۷۷، تاریخ زبان و فرهنگ عربی، تهران: سمت.

- ۳- اصفهانی، ابوالفرج، ۱۲۸۵ق، الاغانی، مصر: بولاق.
- ۴- اصفهانی، حمزه، ۱۳۴۶، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه‌ی جعفر شعار، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۵- بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، ۱۳۶۷، فتوح البلدان، ترجمه‌ی محمد توکل، تهران: نقره.
- ۶- پیگولوسکایا، ۱۳۷۲، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران در سده‌های چهارم- ششم میلادی، ترجمه‌ی عنایت الله رضا، تهران: موسسه‌ی مطالعات و تحقیقاتی فرهنگی.
- ۷- توحیدی، سپیده، زیورآلات زنان در دوره‌ی ساسانی و اشکانی، وهومن، ۱۳، ص ۲۴.
- ۸- ثعالبی، ابومنصور، ۱۹۶۳، غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم، تهران: مکتبه الاسدی.
- ۹- جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، ۱۳۰۸، التاج، ترجمه‌ی حبیب الله نوبخت، چاپ تابان.
- ۱۰- جی یونیل، ۱۳۶۸، تاریخ ایران، ترجمه‌ی حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- حموی، یاقوت، ۱۹۵۵، معجم البلدان، بیروت: دار الکتب العربیه.
- ۱۲- خاقانی، افضل الدین بدیل، ۱۳۷۴، دیوان اشعار، تصحیح سید ضیاء الدین سجادی، تهران، زوار.
- ۱۳- دهخدا، علی اکبر، ۱۳۶۸، لغت نامه.
- ۱۴- رامیار، محمود، ۱۳۷۱، در آستانه‌ی سالزاد پیامبر (ص)، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۱۵- ضیف، شوقی، ۱۳۶۴، العصر الجاهلی، ترجمه‌ی علیرضا قضاوت لو، تهران، امیرکبیر.
- ۱۶- طبری، محمد بن جریر، ۱۳۵۸، تاریخ الرسل و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیروت: دارالتراث.
- ۱۷- فردوسی، ابوالقاسم، ۱۳۷۰، شاهنامه، به کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: شرکت چاپ و انتشارات علمی.

- ۱۸- محمدی ملایری، محمد، ۱۳۷۲، تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به اسلامی، تهران: توس.
- ۱۹- مرادیان، خدامراد، ۲۵۳۵، کشور حیره در قلمرو شاهنشاهی ساسانیان، تهران، بنیاد نیکوکاری نوریایی.
- ۲۰- مسعودی، الواحسن علی بن حسین، ۱۹۵۸م، مروج الذهب و معادن الجواهر، قاهره.
- ۲۱- مشکور، محمد جواد ۱۳۶۶، تاریخ سیاسی ساسانیان، تهران: دنیای کتاب.
- ۲۲- معین، محمد، ۱۳۷۶، فرهنگ فارسی، تهران: امیر کبیر.
- ۲۳- مقدسی، مطهر بن طاهر، ۱۹۰۳، البدء و التاریخ. پاریس.
- ۲۴- نظامی، ۱۳۷۶، خسرو و شیرین، تهران، قطره.
- ۲۵- نولدکه، تئودور، ۱۳۵۸، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها در زمان ساسانیان، ترجمه‌ی عباس زریاب، تهران، انجمن آثار ملی.
- ۲۶- نیکلسون، رینولد الین، ۱۳۶۹، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه‌ی کیوانداخت کیوانی، تهران، رایزن.
- ۲۷- همدانی، ابومحمد الحسن بن احمد، ۱۹۵۳م، صفه جزیره العرب، نشره الاستاد محمد بن عبدالله بن بلهید النجدی، قاهره.
- ۲۸- همدانی، ابن الفقیه، ۱۸۸۵، مختصر کتاب البلدان، طبعه لیدن.
- ۲۹- یارشاطر، احسان، ۱۳۸۱، حضور ایران در جهان اسلام، تهران، مروارید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی